



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 17 Issue: 46

Spring 2026

Pages: 159-181

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/jiiph.2026.71163.2624

Received: 2026/01/11

Received in revised form: 2026/05/05

Accepted: 2026/05/19

Published: 2026/06/15

A Semiotic-Discursive Analysis of the Safavid Government's Response to Infectious Diseases Based on Historical Texts

Ali Manouchehri¹ | Alireza Karimi²

Abstract

Epidemic diseases were recurring features of social life in Safavid Iran and were represented in the historical texts of the period through specific semantic and discursive frameworks. As a principal actor in the social and political sphere, the Safavid government adopted particular responses to outbreaks of epidemic diseases such as plague, as reflected in contemporary historical accounts and narratives. These responses can be understood in relation to religious beliefs, social order, and structures of political power. Despite the abundance of historical sources on epidemics in Safavid Iran, existing scholarship has largely remained descriptive and has rarely examined governmental responses from a discursive and semantic perspective. Accordingly, this study investigates the discursive construction of the Safavid government's responses to epidemic diseases as represented in historical texts. Drawing on discursive semiotics and employing a qualitative analysis of Safavid-period sources, including chronicles and travel accounts, the research identifies and analyzes the dominant semantic patterns through which these responses were represented. The central question is how the Safavid government's responses to epidemic diseases were interpreted and represented in historical texts and through which discursive mechanisms these interpretations were organized. The findings indicate that such responses were constructed within a relatively stable and recurring discursive framework in which epidemic diseases were understood through concepts such as divine will, destiny, social order, and governmental prudence. Rather than constituting merely ad hoc responses to individual outbreaks, these representations drew on established interpretive patterns that provided a recognizable framework for understanding and explaining epidemic disease in Safavid society

Keywords: Safavid government; epidemic diseases; historical texts; discursive semiotics.

1. PhD in History, University of Tabriz, Iran (Corresponding Author)

alimanoochehri77@yahoo.com

2. Retired Associate Professor, Department of History, University of Tabriz, Iran

ali_karimi@tabrizu.ac.ir



Publisher: University of Tabriz

tabrizu.history2011@gmail.com



واکاوی نشانه‌معناشناختی گفتمانی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار بر اساس متون تاریخی

علی منوچهری^۱ | علیرضا کریمی^۲

چکیده

بیماری‌های واگیردار در ایران دوره صفویه، پدیده‌هایی تکرارشونده در حیات اجتماعی بودند که در متون تاریخی این دوره، در چارچوب الگوهای معنایی و گفتمانی مشخصی نشان داده شده‌اند. حکومت صفوی، به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی عرصه اجتماعی، در گزارش‌ها و روایت‌های تاریخی مربوط به شیوع بیماری‌هایی چون طاعون، وبا و بیماری‌های واگیردار دیگر، شیوه‌هایی خاص از مواجهه را به کار می‌گرفت که در پیوند با دین، نظم اجتماعی و ساخت قدرت قابل فهم است. با وجود تعدد منابع تاریخی در این زمینه، بررسی این مواجهه‌ها عمدتاً به توصیف رویدادها محدود مانده و کمتر از منظر تحلیل گفتمانی و معنایی مورد واکاوی قرار گرفته‌است. مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی نحوه صورت‌بندی گفتمانی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار در متون تاریخی است. این پژوهش با تکیه بر رویکرد نشانه‌معناشناسی گفتمانی و با بهره‌گیری از تحلیل کیفی متون تاریخی دوره صفویه، ازجمله گزارش‌های مورخان و سفرنامه‌نویسان، به شناسایی و تحلیل الگوهای معنایی حاکم بر این مواجهه می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش آن است که حکومت صفوی در متون تاریخی، بیماری‌های واگیردار را چگونه تفسیر کرده و این تفسیرها از طریق چه سازوکارهای گفتمانی سامان یافته‌اند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در متون تاریخی صفوی، مواجهه حکومت با بیماری‌های واگیردار در قالب گفتمانی نسبتاً پایدار و تکرارشونده شکل گرفته‌است که در آن، بیماری‌ها در پیوند با مفاهیمی چون اراده الهی، تقدیر، نظم اجتماعی و تدبیر حکومتی معنا می‌یابند. این گفتمان‌ها نه براساس واکنش‌های مقطعی، بلکه در امتداد الگوهای جافتاده تفسیری عمل کرده و چارچوبی معین برای فهم و توضیح بیماری‌های واگیردار در جامعه صفوی فراهم آورده‌اند.

کلیدواژه‌ها: حکومت صفویه، بیماری‌های واگیردار، متون تاریخی، نشانه‌معناشناختی گفتمانی.

alimanoochehri77@yahoo.com
ali_karimi@tabrizu.ac.ir

۱. دکتری تاریخ دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)
۲. دانشیار بازنشسته گروه تاریخ، دانشگاه تبریز، ایران



مقدمه^۱

بیماری‌های واگیردار ازجمله پدیده‌هایی هستند که حضور آن‌ها در تاریخ جوامع پیشامدرن به‌طور مکرر در متون تاریخی ثبت شده‌است. در ایران دوره صفویه نیز گزارش‌های فراوانی از شیوع بیماری‌هایی چون طاعون و وبا در تواریخ، وقایع‌نامه‌ها و سفرنامه‌ها به چشم می‌خورد؛ گزارش‌هایی که این رخدادها را در کنار وقایع سیاسی، نظامی و اجتماعی روایت کرده‌اند. آنچه این اشارات را از صرف ثبت یک واقعه طبیعی فراتر می‌برد، نحوه قرار گرفتن بیماری‌ها در شبکه‌ای از مفاهیم، تفسیرها و نسبت‌هاست که در متن تاریخ‌نگاری صفوی شکل گرفته‌است. از این منظر، بیماری‌های واگیردار نه فقط به‌عنوان رویدادهایی زیستی، بلکه به‌مثابه عناصری معنادار در روایت تاریخ دوره صفویه قابل بررسی هستند. در بسیاری از این متون، مواجهه با بیماری‌های واگیردار در پیوند با کنش‌ها، مواضع و توضیحاتی صورت می‌گیرد که به حکومت صفوی نسبت داده می‌شود. اشارات به توصیه‌ها، تدابیر، آیین‌ها، جابه‌جایی‌ها، یا حتی سکوت و اجمال‌گویی در برخی گزارش‌ها، نشان می‌دهد که بیماری‌های واگیردار در متون تاریخی، در نسبت با حکومت معنا می‌یابند و روایت می‌شوند. این نسبت، همواره صریح و مستقیم نیست؛ گاه در قالب توضیح علل بیماری، گاه در اشاره به نظم اجتماعی و گاه در چارچوب توصیف واکنش‌های عمومی، حضور حکومت به‌صورت ضمنی در متن جای می‌گیرد. همین تنوع در شیوه‌های روایت، نشان از وجود الگوهایی دارد که در زبان و ساختار متون تاریخی تکرار می‌شوند. با وجود این، بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌های مربوط به دوره صفویه، داده‌های مربوط به بیماری‌های واگیردار را یا در ذیل تاریخ پزشکی و بهداشت بررسی کرده‌اند یا آن‌ها را به‌عنوان اطلاعات جانبی در روایت تحولات سیاسی و اجتماعی به کار گرفته‌اند. در چنین رویکردهایی، توجه اصلی معطوف به خود واقعه یا پیامدهای آن بوده و کمتر به این پرسش پرداخته شده‌است که متون تاریخی چگونه این وقایع را صورت‌بندی کرده‌اند و چه منطق‌های معنایی در پس این روایت‌ها عمل می‌کند. در نتیجه، شیوه‌هایی که از خلال آن‌ها

۱. مقاله «واکاوی نشانه‌مناشناختی گفتمانی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار بر اساس متون تاریخی» حاصل اجرای طرح پسادکتری «تبارشناسی رویکردهای جوامع پیشامدرن نسبت به بیماری‌های واگیردار؛ مطالعه موردی: رویکرد جامعه ایران در دوره صفویه» با حمایت بنیاد علم ایران (INSF) به شماره قرارداد ۹۹۰۲۵۳۰۹ است.

بیماری‌های واگیردار در تاریخ‌نگاری صفوی معنا پیدا کرده و مواجهه حکومت با این پدیده‌ها در متن سامان یافته‌است، همچنان کم‌تر واکاوی شده باقی مانده‌است. مسئله پژوهش حاضر از این نقطه آغاز می‌شود و بر آن است تا با تمرکز بر خود متون تاریخی، به بررسی نحوه صورت‌بندی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار بپردازد. این پژوهش در پی آن است که نشان دهد بیماری‌های واگیردار در این متون چگونه توصیف و تفسیر شده‌اند، حکومت صفوی از طریق چه مفاهیم و عناصر معنایی در این روایت‌ها حضور یافته‌است و این مواجهه‌ها در چه الگوهای گفتمانی نسبتاً پایدار و تکرارشونده‌ای سامان یافته‌اند. تمرکز بر این پرسش‌ها امکان آن را فراهم می‌آورد که بیماری‌های واگیردار نه صرفاً به عنوان رخدادهایی منفرد، بلکه به مثابه پدیده‌هایی معناپردازی شده در بستر تاریخ‌نگاری صفوی فهم شوند و منطق درونی روایت‌های تاریخی مرتبط با آن‌ها آشکار گردد.

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به موضوع این نوشتار، پژوهشی که به صورت اختصاصی به واکاوی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار براساس متون تاریخی بپردازد و این تحلیل را از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی به نگارش درآورد، تاکنون انجام نشده‌است. با مطالعه و بررسی تحقیقات و پژوهش‌های انجام شده تنها می‌توان به تعدادی از آثار مرتبط اشاره کرد که در ادامه مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت. مقاله‌ای با عنوان «طاعون در عصر صفوی» در مجله تحقیقات تاریخ اجتماعی^۱ به چاپ رسیده‌است که نظام طب ایران عصر صفوی را در مواجهه با بیماری طاعون از حوزه‌های مختلف معرفتی طب جالینوسی با طرز تفکر اخلاقی و مبتنی بر اصول تفکر اسلامی و طب عامیانه رایج در میان مردم مورد بررسی قرار داده‌است که هرچند از منظر توجه به بیماری واگیردار با پژوهش حاضر دارای وجهی مشترک است اما از لحاظ رویکرد تحلیلی، روش مجزایی را اتخاذ نموده‌است. مقاله دیگری نیز با عنوان «بررسی جایگاه روش‌ها و باورهای خرافی در پزشکی دوره صفویه» توسط محمود مهمان‌نواز^۲ متکی بر هدف بررسی و تبیین نقش خرافات در پزشکی دوره صفویه و با تکیه

۱. محمدعلی پرغو و جواد علی‌پور سیلاب، مجله تحقیقات تاریخ/اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۳۹۶، ۳۳-۵۵.

۲. محمود مهمان‌نواز، مجله تاریخ پزشکی، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۹۹، ۷۲-۸۶.

بر متون تاریخی و پزشکی صفوی نگاشته شده‌است. این پژوهش به یک آسیب فرهنگی جامعه در حوزه پزشکی و در بستری تاریخی پرداخته‌است؛ لذا به جهت واکاوی مواجهه با مقوله درمان بیماری در دوره صفویه با این مقاله دارای اشتراکاتی جزئی است اما به این سبب که مقاله حاضر این بررسی را تنها از منظر تحلیلی و نشانه‌معناشناختی این مواجهه با بیماری واگیردار انجام می‌دهد، مسیری متفاوت را طی می‌نماید. همچنین پژوهشی نیز در مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش^۱ چاپ شده‌است که به نقش‌آفرینی روحانیون در مواجهه با بیماری‌های فراگیر در محدوده زمانی عصر صفویه تا پایان قاجار پرداخته‌است و از جهت بررسی مواجهه با بیماری‌های مسری دارای وجهی مشترک با این پژوهش است اما از منظر بررسی کلان از صفویه تا قاجار و پرداختن به نقش روحانیون به‌طوری نسبی نگاه دیگری را اعمال نموده‌است؛ بنابراین می‌توان اذعان داشت که با توجه به نمونه‌های موردی از مقالات تقریباً مرتبط خلأ موجود پژوهشی در این زمینه به‌وضوح ملاحظه می‌گردد؛ لذا ضروری است که پژوهش‌های مستقل و جامع‌تری در این حوزه انجام شود تا این کاستی علمی جبران گردد.

۲. بحث و تحلیل

۱.۲. ساختار نظری

۱.۱.۲. نشانه‌معناشناسی گفتمانی

نشانه‌معناشناسی گفتمانی بر این پیش‌فرض استوار است که معنا نه در قالب ساختارهای ثابت و بسته، بلکه در جریان تعاملات پویا و تدریجی نشانه‌ها در بستر گفتمان شکل می‌گیرد. در این رویکرد، معنا حاصل فرایندی است که طی آن عناصر نشانه‌ای در شبکه‌ای از روابط سیال قرار می‌گیرند و از خلال این فرایند، دلالت‌ها تولید یا بازتفسیر می‌شوند. از این‌رو، نشانه‌ها تنها در نسبت با شرایط گفتمانی تولید و دریافت خود قابل‌فهم هستند و می‌توانند واجد لایه‌ها و امکان‌های معنایی متعددی باشند (شعیری، ۱۳۹۵: ۸)؛ بنابراین، نشانه‌معناشناسی را می‌توان دانشی دانست که به بررسی فرایندهای شکل‌گیری، گردش و فهم معنا می‌پردازد؛ فرایندهایی که همواره در بستری گفتمانی تحقق می‌یابند. از این منظر،

۱. روح‌الله قنبری و حامد قرایتی، مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش، سال ۱۳۹۹، شماره ۴۹، ۹۵-۱۱۵.

گفتمانی بودن را باید از ویژگی‌های اساسی نظام‌های نشانه‌ای تلقی کرد. در نشانه‌معناشناسی گفتمانی، هر عنصری که در چرخه تولید و دریافت معنا مشارکت دارد، به‌منزله لایه‌ای از متن قابل‌شناسایی است. متن در این معنا، حاصل هم‌نشینی لایه‌های متعددی است که بر پایه گزینش‌های معنایی متفاوت و در فضاهای گفتمانی متمایز سامان می‌یابند؛ از همین رو، این رویکرد امکان تحلیل متون را در نسبت با موقعیت‌های متعدد سیاسی نیز فراهم می‌سازد (شعیری و عظیمی‌فرد، ۱۴۰۳: ۶۱-۶۳)؛ یعنی استفاده از عواملی در ظاهر بی‌معنا در نوشتار، سبب تغییر همگنه معنایی می‌گردد. تغییر همگنه چیزی است که بین دو نگاه معمولی و غیرمعمولی به دنیا رخ می‌دهد (گرمس، ۱۳۹۹: ۶۰). پس می‌توان ادعان داشت که گفتمان از دیدگاه نشانه‌معناشناسی، کنشی است که شکل‌گیری آن مبتنی بر چهار عامل اساسی یعنی جهت‌مندی^۱، موضع‌داری^۲، زاویه‌دید^۳ و روی‌آورد^۴ تعریف شده‌است. در چارچوب تحلیل گفتمانی، جهت‌مندی ناظر بر نحوه سامان یافتن حرکت گفتمان است و نشان می‌دهد که گفتمان می‌تواند در مسیرهای متفاوتی، از جمله تغییرات کمی یا کیفی، حرکت‌های کاهشی یا افزایشی و یا وضعیت‌های تنشی، پیش برود. موضع‌داری به نقطه آغاز و جایگاهی اشاره دارد که گفتمان از آن شکل می‌گیرد و از خلال آن، زاویه‌دید خاصی تثبیت می‌شود؛ زاویه‌دید که موجب می‌گردد از میان امکان‌های متعدد موجود، برخی معانی برجسته و برخی دیگر به حاشیه رانده شوند. افزون بر این، روی‌آورد گفتمانی بیانگر گرایش کنش‌گر به‌سوی اُبژه‌ای^۵ معین است؛ گرایشی که درنهایت به استقرار و انتقال نظام ارزشی گفتمان از طریق تمرکز بر آن اُبژه می‌انجامد. درواقع در اینجا گفتمان فرایندی منتج از کنش گفته‌پردازی^۶ است و از طریق زنجیره دالی و مدلولی ایجاد می‌گردد (شعیری، ۱۳۹۴: ۱۱۱-۱۱۲). بر این اساس، اگر رخدادهای مختلف را از منظری نشانه‌معناشناسانه و با دقت تحلیلی موردتوجه قرار گیرند، می‌توان آن‌ها را در پیوندی

1. Orientation

2. Position

3. Point de vue/ Point of view

4. Intention

۵. Object اُبژه به آن عنصری گفته می‌شود که در فرایند تحلیل یا معناپردازی در کانون توجه قرار می‌گیرد و در نسبت با سوژه تعریف می‌شود. اُبژه می‌تواند هر امر قابل‌بررسی باشد که امکان دلالت و تولید معنا داشته باشد.

6. Enunciation

منسجم و درون‌گفتمانی بررسی کرد؛ پیوندی که امکان می‌دهد گفتمان نه به‌عنوان امری پراکنده، بلکه به‌مثابه فرایندی مرتبط و معنادار در بستر این رخدادها شکل گیرد (Fossali, 2017: 225). مطالعه‌ی معنانشناختی در ساختارهای گفتمان‌مدار این امر را به ذهن متبادر می‌سازد که در ورای هر گفتمان، ایدئولوژی پنهانی وجود دارد (فرکلاف، ۱۳۹۹: ۸-۷). پس هر گفتمان و تفکر سیاسی مبتنی بر یک ایدئولوژی ایجاد می‌شود (سییلی، ۱۳۹۴: ۲۴۲). ایدئولوژی‌ها، مجموعه ایده‌ها، معناها و روش‌های رفتاری و قوانین و مقررات عملی هستند که در بستر گفتمان سیاسی به شکل‌های متعددی ازجمله سیستماتیک و عامه‌پسند رخ می‌نمایند (اِکِلشال و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۲۸)؛ بنابراین با جرئت می‌توان گفت که ایدئولوژی، بسیار جانب‌دارانه داده‌ها و اطلاعات را پردازش می‌کند لذا نقشی علیّی در شکل‌گیری باورها و عقاید هر جامعه‌ای دارد (Pennycook & other, 2019: 4)؛ یعنی ایدئولوژی کمک می‌کند تا افراد با پندار جمعی یک جامعه در راستای ادامه یک کنش و تفکر آغازین و بنیادی پیوند یابند (ریکور، ۱۳۹۵: ۱۷). بر این مبنا، نشانه‌معنانشناسی گفتمانی چارچوبی تحلیلی فراهم می‌آورد که از خلال آن می‌توان متون مختلف ازجمله پدیده‌های تاریخی و سیاسی را در پیوند با سازوکارهای معناپردازی و صورت‌بندی‌های گفتمانی مورد واکاوی قرار داد. در چنین چارچوبی، رخدادها، کنش‌ها و روایت‌های تاریخی نه به‌صورت عناصر منفصل، بلکه در قالب فرایندهایی پیوسته و معنادار فهم می‌شوند که در نسبت با ساختار قدرت و نظم اجتماعی هر دوره شکل گرفته‌اند. از این منظر، بررسی گفتمان‌ها مستلزم توجه به زمینه‌ای است که در آن‌ها تولید، تثبیت و بازتولید شده‌اند؛ زمینه‌ای که بدون در نظر گرفتن ساختارهای سیاسی و ایدئولوژی‌های آن‌ها و شیوه‌های اعمال قدرت، امکان تحلیل دقیق آن فراهم نمی‌شود. بر همین اساس، ورود به مطالعه بستر تاریخی و سیاسی که این فرایندهای گفتمانی در آن تکوین یافته‌اند، گامی ضروری به شمار می‌آید.

۲.۱.۲. حکومت صفویه

ظهور صفویان در تاریخ ایران با شکل‌گیری ساختاری نو از قدرت سیاسی همراه بود که با استقرار اقتدار مرکزی و ایجاد نهادهای حکومتی، تغییرات بنیادینی را در سازمان سیاسی و اجتماعی ایران رقم زدند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به رسمی کردن تشیع به‌عنوان مذهب دولت اشاره کرد؛ این تحول سیاسی و مذهبی، هم‌زمان با سامان یافتن ساختار قدرتی

سلسله‌مراتبی و هرمی‌شکل بود که در رأس آن شاه قرار داشت و در سطوح میانی آن، اشراف لشکری و کشوری، دیوان‌سالاران و طبقات مختلف روحانیون و علما با وظایف و کارکردهای متفاوت ایفای نقش می‌کردند (سیوری، ۱۳۸۵: ۱۷۴). در توصیف این ساختار متمرکز قدرت، شاردن با نگاهی انتقادی، حکومت صفوی را نمونه‌ای از سلطنت استبدادی می‌داند که در آن تمامی اختیارات سیاسی، مذهبی و دنیوی در شخص شاه متمرکز شده‌است. به گفته او، اراده شاه در حکم قانون تلقی می‌شد و فرمان‌های او، فارغ از سنجش عقلانی یا ملاحظات اخلاقی، بی‌درنگ به اجرا درمی‌آمد. شاردن تأکید می‌کند که در چنین ساختاری، جان و مال افراد به‌طور کامل در اختیار شاه قرار داشت. از این منظر، تمرکز قدرت در رأس هرم سیاسی، فضایی را پدید می‌آورد که در آن امنیت اجتماعی و سیاسی افراد همواره در معرض اراده مطلق شاه قرار داشت (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۰۵۰). از سوی دیگر، حکومت صفوی به‌سبب تداوم زمانی طولانی خود، یکی از پایدارترین حکومت‌های ایران پس از ورود اسلام به شمار می‌آید و همین استمرار، موجب شکل‌گیری وجوه و خصلت‌های متنوعی در آن شده‌است. این تنوع سبب شده که تجربه صفوی از منظرهای مختلف تاریخی و با رویکردها و معیارهای متفاوت موردبررسی و ارزیابی قرار گیرد و داورهای گاه متفاوت و حتی متضادی درباره آن شکل گیرد. در چارچوب تاریخ ملی، پژوهشگرانی که بر مفهوم ایران و تداوم هویت سیاسی آن تأکید دارند، صفویان را عامل بازتثبیت استقلال ایران و حافظ موجودیت آن در برابر قدرتی چون امپراتوری عثمانی می‌دانند و عملکرد آنان را در این زمینه می‌ستایند. در مقابل، از منظر تاریخ تشیع، به‌ویژه با نگاهی به تشیع به‌عنوان یک نهضت اجتماعی و ایدئولوژی نزدیک به توده‌های مردم، دوره صفوی گاه به‌عنوان مقطعی تفسیر می‌شود که در آن تشیع از یک جریان تحول‌خواه و معترض به نظم موجود، به نظامی رسمی و محافظه‌کار بدل شد و کارکردی در جهت حفظ وضع مستقر پیدا کرد. این دگرگونی، در برخی خوانش‌ها به‌مثابه گذار از تشیع نهضتی به تشیع حکومتی ارزیابی شده‌است (آقاجری، ۱۳۹۵: ۱۸). برآیند این ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی، زمینه‌ای را فراهم آورد که کنش‌ها و تصمیم‌های حکومت صفوی در متون تاریخی بازتاب یافته و در قالب روایت‌های گوناگون ثبت شوند. تاریخ‌نگاری‌ها و سفرنامه‌های دوره صفویه، هر یک از زاویه‌ای خاص، این ساختار قدرت و پیامدهای آن را روایت کرده‌اند و رخدادهای مختلف، از جمله شیوع بیماری‌های واگیردار را در نسبت با نظم سیاسی و اجتماعی زمانه توصیف و

تفسیر کرده‌اند. از خلال این متون می‌توان به شیوه‌های روایت رخدادهای اجتماعی و سیاسی و نیز نحوه بازگویی بیماری‌های واگیردار در پیوند با قدرت سیاسی دست یافت.

۲.۲. متون تاریخی

۱.۲.۲. بیماری‌های واگیردار از منظر تاریخ‌نگاری‌ها

بررسی تاریخ‌نگاری‌های دوره صفویه نشان می‌دهد که شیوع بیماری‌های واگیردار یکی از عوامل مهم مرگ‌ومیر زودرس در جامعه آن دوره بوده‌است. مورخان این عصر، گسترش بیماری‌های مسری را در پیوند با مجموعه‌ای از عوامل ساختاری و اجتماعی توضیح داده‌اند؛ از جمله سطح پایین دانش پزشکی، آگاهی محدود در زمینه تغذیه و بهداشت عمومی، رکود اقتصادی و برخی رویه‌ها و باورهای مذهبی نادرست که به گسترش آلودگی دامن می‌زد. در منابع تاریخی، به‌ویژه به شیوع مکرر طاعون و وبا اشاره شده و گزارش‌ها نشان می‌دهد که در نیمه نخست دوره صفویه، طاعون بیش از سایر بیماری‌ها در کانون توجه مورخان قرار داشته‌است. با وجود فراوانی اشارات به این بیماری‌ها، تاریخ‌نگاری‌های دوره صفویه غالباً اطلاعات دقیقی درباره گستره سرایت و میزان جمعیت شهرها ارائه نمی‌دهند. در بیشتر موارد، مورخان به آبادانی و پرجمعیت بودن شهرها بسنده کرده‌اند، اما آمار تلفات گزارش‌شده از شیوع بیماری‌ها حاکی از آسیب‌های جدی جمعیتی است. گزارش‌های مربوط به وقوع طاعون در تبریز طی سال‌های ۹۴۶، ۹۵۲ و ۹۵۵ هجری قمری که با مرگ شمار زیادی از ساکنان همراه بوده، همچنین تلفات سنگین در شهرهایی چون اردبیل (تلفات سی‌هزار نفری طاعون اردبیل)، قم (پنج، شش هزار نفر) و اصفهان، نشان‌دهنده کاهش ناگهانی جمعیت جامعه است. افزون بر این، نبود تدابیری چون قرنطینه برای جلوگیری از جابه‌جایی مبتلایان، به گسترش بیماری در مناطق مختلف دامن می‌زد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۸۹ و ۳۱۳؛ ۷۲۳). نمونه‌ای روشن از شیوه روایت تاریخ‌نگاران صفوی درباره بیماری‌های واگیردار را می‌توان در گزارش والہ اصفهانی از شیوع طاعون مشاهده کرد. او از گسترش ناگهانی این بیماری در دارالسلطنه قزوین و دیگر شهرها سخن می‌گوید و مسیر سرایت آن را از نواحی گیلان به طارم و سپس قزوین ترسیم می‌کند؛ مسیری که با رفت‌وآمد کاروان‌ها و پیوستگی مراکز شهری همراه بوده‌است. از نکات قابل‌توجه در این روایت، پیوند بیماری با کنش‌های حکومتی است. بنا بر گزارش والہ، پیش از گسترش کامل طاعون، خبر شیوع آن به دربار

رسید و شاه برای بررسی صحت گزارش‌ها، یکی از پزشکان برجسته دربار را مأمور تحقیق در قزوین کرد. گزارش این طبیب که بر وخامت اوضاع و غیرقابل درمان بودن بیماری تأکید داشت، نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های بعدی ایفا کرد. با این حال، علی‌رغم آگاهی از خطر بیماری، حرکت شاه به‌سوی آذربایجان و تحولات سیاسی و نظامی هم‌زمان با شیوع طاعون ادامه یافت:

«واقعۀ وقوع و شیوع طاعون در دارالسلطنه قزوین و سایر بلاد و امصار بود... این شعله عالم سوز نخست برق خرمن حیات مردم گیلانات گردیده... قبل از شیوع آن... خبر شور و شر آن... به جهت تحقیق آن قضا جریان مقرر گردید که جالینوس عهد و اوان، حکیم شمسای طبیب سرکار خاصه... به دارالسلطنه قزوین نقل مکان نموده بعد از تحقیق صدق و کذب آن خبر، حقیقت واقعی را به عرض خاقان بحر و بر رساند... و بعد از تحقیق خبر طاعون چون خبر آمدن سلطان مراد خواندگار بر سر قلعه مبارکه ایروان نیز انتشار و اشتها تمام داشت، شهریار ربع مسکون عنان عزیمت به صوب مملکت آذربایجان انعطاف داده الویه^۱ دولت و اعلام فتح و نصرت را به آن طرف پرچم گشاد» (واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۱۱).

گزارش حسن بیگ روملو در /حسن/تواریخ نیز از توجه به بیماری‌های واگیردار در وقایع‌نگاری دوره صفویه حکایت دارد. او در ذیل حوادث سال ۹۴۸ق، از شیوع طاعون در دارالارشاد اردبیل یاد می‌کند و تلفات آن را نزدیک به سی هزار نفر می‌داند؛ رقمی که از شدت و گستره این بیماری در مراکز شهری خبر می‌دهد. افزون بر این، روملو در گزارش‌های پراکنده خود، به تأثیر ترس از بیماری بر رفتارهای فردی و اداری نیز اشاره دارد؛ چنان‌که در شرح احوال برخی رجال دیوانی، احتراز شدید از بیماری آتشک^۲ را عاملی در محدودیت روابط اجتماعی معرفی می‌کند. این اشارات نشان می‌دهد که بیماری‌های واگیردار در تاریخ‌نگاری صفوی نه تنها به‌عنوان رخدادهایی مرگبار، بلکه به‌مثابه عوامل مؤثر در محدودیت مناسبات اجتماعی، اداری و حتی تصمیم‌گیری‌های حکومتی ثبت شده‌اند:

«هم در این سال، در دارالارشاد اردبیل علت طاعون واقع شده قرب سی هزار کس از شهر [و بیرون شهر] و نواحی نقاب تراب بر روی گرفتند... جناب میر از مرض آتشک محترز

۱. جمع مکسر لواء.

۲. آتشک (Syphilis): بیماری آمیزشی مزمنی که در آن عصر به «کوفت» یا «آبله فرنگی» نیز شهرت داشت.



بودند و از آن جهت از جمیع اهل عالم متنفر گشته بود و دست به دست هیچ فردی از افراد انسانی نمی‌رساند به ملاحظه آنکه مبدا آتشک داشته باشد. اگر گاهی اراده مصافحه به اکابر و اعالی نمودی دست در آستین کشیده مصافحه کردی و اگر کسی اراده کردی که یکی از متعینان او را از نظر اعتبار او ساقط سازند به مجرد استاد او به مرض مذکور، از نظرش ساقط شدی به وقوع وعدم وقوع آن التفات نکردی در زمان صدارتش قاضی علی بغدادی مدار علیه دیوان او بود. روزی قاضی مسافر بنابر هزل و مطایبه به عرض می‌رساند که قاضی علی قبل از این مرض آتشک داشته. روز دیگر که قاضی علی نزد آن حضرت آمده که توقیع مهرداد از جیب میر بیرون آورد و امثله و احکام را به مهر و توقیع رساند، میر از قاضی نفرت نموده خود را از وی دور داشت. هرچند قاضی به نزدیک وی می‌رفت، میر خود را از او کشیده می‌داشت. تا به این نهج تمام دیوان‌خانه را میر با قاضی گشتند» (روملو، ۱۳۵۷: ۳۹۲ و ۵۹۱).

همچنین در راستای شیوع بیماری‌های واگیردار نیز نگاشته شده که سید جزایری درباره وظایف حکام و علما در قبال نزول این‌گونه بلاها می‌گوید: امور کشور بر محور «علما» و «ولات» است و صلاح و فساد آن‌ها، مملکت را آباد و یا ویران می‌سازد، «علما باید حکم دهند و ولات باید آن را عمل کنند». هر عالمی باید در اقلیم یا شهر و منطقه‌ای بماند و علاوه بر تعلیم دین، نفع و ضرر امور را بر مردم روشن کند... البته سلاطین باید در هر قریه و محلی، فقیه متدین را برای تعلیم دین به مردم بگمارند. علما اطبای جامعه هستند و سلاطین «قوام دارالمرضی» یعنی اداره‌کننده و رئیس بیمارستان وی در این باره، از مثال طبیب و مریض و بیمارستان و ... در این بحث، نهایت بهره را گرفته‌است. با این مقدمات، در مورد طاعون می‌گوید که عالمان وظیفه دارند با ظهور نخستین نشانه‌های وبا و طاعون، آگاهی‌بخشی به جامعه را آغاز کنند. در این رویکرد، اقدامات اولیه بر محور اصلاح معنوی استوار است؛ بدین ترتیب که ابتدا مردم را به توبه و استغفار دعوت کرده، آنان را از گناهان دور داشته و به انجام اموری چون دادن صدقه و سه روز روزه گرفتن ترغیب می‌نمایند. در مرحله بعد، برپایی یک مناسک جمعی توصیه می‌شود که در آن تمامی طبقات جامعه از پیر و جوان گرفته تا کودکان و حتی حیوانات، برای تضرع و دعا به مکانی مقدس در خارج از شهر منتقل شوند. نکته حائز اهمیت در این دیدگاه، الزام همراهی ثروتمندان، اشراف و زمامداران با توده مردم است؛ چراکه این مواجهه با بلا، مجالی برای شکستن کبر جباران و

و داشتن آن‌ها به خضوع و تواضع در پیشگاه خداوند تلقی می‌شود (جعفریان، ۱۳۸۹: ۷۷۸-۷۷۹).

۲.۲.۲. بیماری‌های واگیردار از منظر سفرنامه‌ها

در سفرنامه انگلبرت کمپفر در شرح اوضاع پس از تاج‌گذاری شاه صفی، از ضعف جسمانی شاه و ابتلای وی به بیماری‌هایی مانند جرب سخن می‌گوید که به تدریج موجب تحلیل قوای بدنی او شده بود. این وضعیت در ذهن مردم و اطرافیان دربار، تنها یک بیماری فردی تلقی نمی‌شد، بلکه نشانه‌ای از نابسامانی کلی اوضاع کشور به شمار می‌آمد. هم‌زمانی بیماری شاه با گسترش قحطی، کمبود آذوقه و شیوع طاعون در میان مردم، تصویری از بحرانی فراگیر ترسیم می‌کند که در آن مرز میان بیماری فردی و اختلال عمومی جامعه کمرنگ می‌شود. در این روایت، تفسیر بیماری‌ها غالباً در چارچوب باورهای نجومی و تقدیری صورت می‌گیرد. طبای درباری برای پرهیز از سرزنش، علت وخامت حال شاه را به زمان نامناسب تاج‌گذاری و تأثیر نامیمون کواکب نسبت می‌دهند؛ برداشتی که به طرح‌هایی همچون تاج‌گذاری مجدد، تغییر نام شاه و حتی تغییر مکان و ترکیب شرکت‌کنندگان در مراسم می‌انجامد. کمپفر در این ارتباط نوشته‌است که مراسم تاج‌گذاری شاه در حالی سپری شد که به باور بسیاری، این رویداد در ساعتی نحس و نامساعد از نظر نجومی رقم خورده بود. با بروز نشانه‌های بیماری در شاه و ابتلای او به عوارض جسمانی شدیدی همچون «جرب»^۱، ذهنیت عمومی که به شدت تحت تأثیر باورهای تقدیرگرایانه بود، تیره‌روزی‌های مملکت و ناخوشی حاکم را بازتابی از همان انتخاب نادرست زمان تاج‌گذاری پنداشت. علی‌رغم وخامت اوضاع صحتی، شاه همچنان به الگوهای رفتاری پیشین و عیش‌ونوش‌های درباری ادامه می‌داد. هم‌زمانی بحران‌های داخلی نظیر قحطی و طاعون با تهدیدهای فزاینده در مرزها، کشور را در بن‌بستی جدی قرار داد. در این میان، طبای دربار برای گریز از بدنامی، ریشه تمام این مصائب را به تأثیر کواکب و اشتباه منجمان در تعیین ساعت سعد پیوند زدند. درنهایت، دربار با پذیرش این استدلال، به تشکیل دیوان عالی و تدارک مراسمی برای تاج‌گذاری مجدد تن داد تا شاید با تغییر زمان آیین، بخت خفته حکومت بازگردد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۵۱-۵۲).

۱. جَرَب (Scabies): در منابع تاریخی دوره صفوی، منظور از جرب یا گر، نوعی بیماری پوستی واگیردار و با خارش شدید است که بر اثر انگل‌های کوچک (هیره) ایجاد می‌شد.



در سفرنامه ژان شاردن نیز به این مسئله اشاره شده‌است و بیان گردیده که بیماری شاه و ناتوانی اطبای دربار در درمان او، به عرصه‌ای برای رقابت‌های درباری و تفسیرهای خرافی بدل می‌شود. به گفته او، هنگامی که درمان‌های پزشکی بی‌نتیجه ماند، حکیم‌باشی برای رهایی از سرزنش، علت بیماری را به خطای منجمان در تعیین ساعت سعد تاج‌گذاری نسبت داد؛ برداشتی که به تدریج از سوی دیگر طبیبان، منجمان رقیب و سپس درباریان، زنان حرم و حتی شخص شاه و مادرش پذیرفته شد. در این فضا، باور به نحوست زمان تاج‌گذاری چنان قوت گرفت که بیماری شاه، قحطی، آشفتگی‌های سیاسی و تهدیدهای خارجی همگی به یک منشأ واحد نسبت داده شدند. براساس این تفسیر، راه برون‌رفت از بحران نه در درمان پزشکی، بلکه در اقداماتی نمادین جست‌وجو شد؛ از جمله پیشنهاد تجدید مراسم تاج‌گذاری، تغییر نام شاه و انتخاب زمان و مکان تازه‌ای که از نظر نجومی خوش‌یمن تلقی می‌شد. درنهایت، با تأیید اخترگران دربار، مراسم دوم تاج‌گذاری در زمانی مشخص و با تشریفاتی مشابه اما در مکانی متفاوت برگزار شد (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۷۱۸-۱۷۲۱) در سفرنامه ژان باتیست تاورنیه هم به این مطلب پرداخته شده‌است که ناتوانی مزمن شاه و ناتوانی طبیبان در تشخیص علت بیماری، این گمان را تقویت کرد که ریشه ناخوشی در خطای منجمان و نحوست زمان جلوس نهفته‌است. از این‌رو، با هم‌داستانی طبیبان و منجمان، تجدید آیین تاج‌گذاری و تغییر نام شاه به‌عنوان راهکاری نمادین برای بازگرداندن سلامت شاه و سامان مملکت پذیرفته شد (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۸۶)

همچنین شاردن در بخش دیگری از سفرنامه خود این‌چنین بیان می‌دارد که توصیف بیماری‌ها در ایران صفوی عمدتاً در پیوند با عادات‌های اجتماعی، شرایط زیست‌محیطی و باورهای رایج صورت می‌گیرد. او شیوع برخی بیماری‌ها را به رفتارهای روزمره‌ای چون اصلاح سر کودکان با ابزار مشترک، تغذیه نامتعادل، هم‌نشینی‌های اجتماعی و استفاده از حمام‌های عمومی نسبت می‌دهد. از منظر وی، در گفتمان طب سنتی این دوره، مقوله «حفظ‌الصحه» پیوندی ناگسستنی با زیست مؤمنانه و عادات رفتاری جامعه داشت. شاردن در واکاوی این زیست‌جهان، شیوع بیماری‌ها را نه صرفاً پدیده‌هایی بیولوژیک، بلکه برآمده از سبک زندگی و انگاره‌های اجتماعی عصر صفوی تحلیل می‌کند. از منظر او، برخی از کنش‌های روزمره و عادات تقیدی، خود به بستری برای بازتولید بیماری بدل می‌شدند؛

مواردی نظیر استفاده از ابزارهای مشترک در پیرایش سر کودکان، الگوهای تغذیه‌ای نامتوازن و به‌ویژه فضاهای عمومی پرتردد مانند حمام‌ها، از نگاه او کانون‌های اصلی انتقال آلودگی بودند. تأمل‌برانگیزترین بخش از مشاهدات شاردن، «عادی‌سازی» برخی بیماری‌های مزمن در زیست اجتماعی است؛ او خاطرنشان می‌کند که امراضی چون انواع تب‌ها، کچلی و به‌ویژه «آتشک» چنان با تاروپود زندگی مردم گره خورده بودند که ابتلای طبقات مختلف، حتی کودکان، امری غریب و شگفت‌آور به شمار نمی‌آمد. این عادی‌شدگی نشان از آن دارد که در نظام حفظ‌الصحه آن دوران، مرز میان «تندرستی» و «ابتلا» به‌واسطه تکرار مداوم بحران، به شکلی متفاوت از دوران مدرن ترسیم می‌شده‌است. در کنار این توصیف‌ها، وی به باورهای عامه درباره پیشگیری از بیماری‌های مرگبار نیز اشاره می‌کند؛ ازجمله اعتقاد به نقش درختان چنار در مصون داشتن شهر از طاعون. نقل این باور که حتی از سوی برخی رجال درباری نیز پذیرفته شده بود، به‌نوعی مواجهه با بیماری‌های واگیردار در حکومت صفوی نشان می‌داد:

«نخستین بیماری کودکان، کچلی است که به‌دلیل تراشیدن سر با تیغ‌های مشترک و آلوده دلاک‌ها سرایت می‌کند. همچنین بیماری سیفلیس چنان میان ایرانیان منتشر شده که نیمی از مردم به آن گرفتارند و عواملی چون هم‌کاسه شدن با مبتلایان و استفاده از حمام‌های عمومی باعث نشر آن می‌شود. از سوی دیگر، ایرانیان و حتی خلیفه سلطان (صدراعظم شاه صفی) بر این باورند که وجود درختان چنار، آنان را از بیماری طاعون مصون می‌دارد...» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۱۲۹-۱۱۳۰).

در سفرنامه دیگری با عنوان *سفیر زیبا*، شیوع طاعون با مجموعه‌ای از باورها و توصیه‌های رایج حکومتی در میان مردم همراه است؛ ازجمله این تصور که بیماری در شب شدت می‌گیرد و می‌توان با افروختن آتش، رطوبت هوا و زهر مرض را کاهش داد. در کنار این توصیه‌ها، درمان طاعون در چارچوب باورهای نجومی نیز دنبال می‌شد و استفاده از سنگ‌های قیمتی، منوط به انتخاب زمان مناسب براساس وضعیت ماه، پیشنهاد می‌گردید. بر طبق این متن، در آن دوره مقامات محلی با اتکا به فرضیه سرایت شبانه طاعون و تأثیر رطوبت بر تشدید آن، روشن کردن آتش را راهکاری برای تصفیه هوا و دفع سموم بیماری می‌دانستند. علاوه بر این، رویکردهای درمانی بر استفاده از خواص ماوراءالطبیعی سنگ‌های

قیمتی نظیر یاقوت و زمرد استوار بود که اثربخشی آن‌ها مستلزم انطباق با محاسبات نجومی و تقویم کواکبی (ساعت و وضعیت ماه) پنداشته می‌شد (گرس، ۱۳۷۰: ۷۵).

۳. یافته‌های پژوهش

۱.۳. چگونگی معناپردازی بیماری‌های واگیردار در گفتمان تاریخی دوره صفویه

مطالعه متون تاریخی دوره صفویه نشان می‌دهد که بیماری‌های واگیردار در این متون، نه در قالب پدیده‌هایی مستقل و خودبسنده، بلکه در چارچوب یک فرایند معناپردازی گفتمانی شکل گرفته‌اند. در این فرایند، بیماری از همان سطح نخست روایت، واجد بار نشانه‌ای می‌شود و به‌مثابه عنصری دلالت‌گر در شبکه‌ای از مفاهیم کلان‌تری چون نظم، اختلال، قضا، زمان و مشروعیت قرار می‌گیرد. به بیان نشانه‌معناشناختی، بیماری در این گفتمان نه «اُبژه‌ای زیستی»، بلکه «اُبژه‌ای معنایی» است که معنا و کارکرد آن در نسبت با دیگر عناصر گفتمانی تولید می‌شود.

جهت‌مندی مسلط این معناپردازی، حرکت از تبیین‌های تجربی و علی به‌سوی تفسیرهای نمادین و فرازیستی است. در اغلب روایت‌ها، بیماری‌های واگیردار در پیوند با مقولاتی چون نحوست ایام، اختلال در زمان مناسب کنش، یا برهم‌خوردن توازن نیروهای کیهانی معنا می‌یابند. این جهت‌مندی سبب می‌شود که بیماری، نه به‌عنوان پیامد شرایط مادی، بلکه به‌مثابه نشانه‌ای از اختلال در نظمی فراگیر تفسیر شود؛ نظمی که هم عرصه حیات انسانی و هم ساحت قدرت سیاسی را دربر می‌گیرد. بدین ترتیب، بیماری به‌طور ضمنی از حوزه امکان مداخله عقلانی خارج و در قلمرو تقدیر، قضا و زمان ناموافق مستقر می‌شود. موضع‌داری گفتمانی راویان و کنش‌گران نیز در تثبیت این معنا نقش بنیادین دارد. اطبای درباری و منجمان، هریک از جایگاهی خاص به بیماری می‌نگرند، اما حاصل این تفاوت زاویه‌دید، نه تکثر معنایی رادیکال، بلکه هم‌گرایی در صورت‌بندی کلی معنا است. اطبا، در مواجهه با ناتوانی درمان‌های متعارف، منشأ بیماری را از بدن به زمان و افلاک منتقل می‌کنند؛ منجمان با ارجاع به خطا در تعیین ساعت سعد، بیماری را به اختلال در نظم زمانی پیوند می‌زنند؛ و روایت‌های تاریخی، این جابه‌جایی معنایی را بی‌آنکه به چالش بکشند، در متن تثبیت می‌کنند. در نتیجه، مسئولیت بیماری از سطح کنش انسانی و تدبیر اجتماعی به ساحت نیروهای برتر و غیرقابل کنترل منتقل می‌شود. همچنین در این گفتمان،

روی‌آورد معنایی به‌وضوح قابل‌تشخیص است. تمرکز روایت‌ها نه بر علل مادی بیماری، بلکه بر نشانه‌های همراه آن قرار می‌گیرد؛ هم‌زمانی بیماری با قحطی، گرانی، ناامنی سیاسی یا تهدیدهای خارجی. این هم‌نشینی نشانه‌ها موجب می‌شود که بیماری به‌عنوان جزئی از یک زنجیره بحرانی فهم شود؛ زنجیره‌ای که دلالت آن فراتر از مرگ‌ومیر جسمانی است و به وضعیت کلی نظم اجتماعی اشاره دارد. از این منظر، بیماری کارکردی هشداردهنده پیدا می‌کند و به نشانه‌ای از بحرانی فراگیر بدل می‌شود که حیات سیاسی و اجتماعی را توأمان دربر گرفته‌است؛ بنابراین زاویه‌دید غالب در این معناپردازی، زاویه‌ای کل‌نگر و فراشخصی است. حتی در مواردی که بیماری به فردی مشخص، همچون شاه، نسبت داده می‌شود بیماری وی، نه یک امر شخصی، بلکه نشانه‌ای از اختلال در مناسبات کلان تلقی می‌شود و از همین‌رو، درمان آن نیز نه در سطح فرد، بلکه در سطح کنش‌های نمادین و آیینی جست‌وجو می‌شود. این جابه‌جایی زاویه‌دید، بیماری را به عنصری پیونددهنده میان فرد، قدرت و نظم اجتماعی تبدیل می‌کند.

درمجموع، می‌توان گفت که گفتمان تاریخی دوره صفویه، بیماری‌های واگیردار را در فرایندی معناپردازانه صورت‌بندی می‌کند که در آن، نشانه‌های زیستی در شبکه‌ای از دلالت‌های تقدیری، زمانی و نمادین بازآرایی می‌شوند. این معناپردازی، بیماری را از یک رخداد طبیعی به پدیده‌ای نشانه‌مند ارتقا می‌دهد و آن را به ابزاری برای تفسیر وضعیت کلی جامعه و قدرت بدل می‌سازد؛ لذا از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی، بیماری در متون صفوی نه به‌عنوان یک پدیده زیستی مستقل، بلکه در چارچوب افق‌هایی معنایی روایت شده‌است که گفتمان زمانه امکان طرح و فهم آن‌ها را فراهم می‌کرد؛ افق‌هایی که معنای درمان بیماری‌ها را به‌سوی تفسیرهای تقدیری، نجومی و نمادین سوق می‌دادند.

۲.۳. نقش حکومت صفوی در جهت‌دهی گفتمانی مواجهه با بیماری‌های واگیردار

تاریخ‌نگاری‌ها و سفرنامه‌های دوره صفویه مبین این امر هستند که حکومت صفوی در مواجهه با بیماری‌های واگیردار، صرفاً در مقام نهادی منفعل ظاهر نمی‌شود، بلکه به‌مثابه کنش‌گری گفتمانی، در سامان‌دهی و هدایت معنا نقشی فعال و تعیین‌کننده ایفا می‌کند. این نقش، بیش از آنکه در قالب سیاست‌گذاری‌های مستقیم یا اقدامات سازمان‌یافته بهداشتی بروز یابد، در سطح تولید، تثبیت و مشروعیت‌بخشی به چارچوب‌های تفسیری خاص از

بیماری تحقق می‌یابد. به بیان دیگر، حکومت صفوی با مداخله در «چگونگی فهم بیماری»، عملاً نحوه مواجهه با آن را نیز جهت‌دهی می‌کند. در سطح موضع‌داری گفتمانی، جایگاه شاه و دربار به‌عنوان مرکز ثقل معناپردازی، اهمیت بنیادین دارد. واکاوی این متون تاریخی نشان می‌دهند که تفسیر بیماری‌های واگیردار، به‌ویژه هنگامی که شاه یا ثبات دربار را درگیر می‌کند، در افقی صورت‌بندی می‌شود که به‌طور نظام‌مند از تبیین‌های زیستی فاصله می‌گیرد و درعوض، بر خوانش‌های نجومی، تقدیری و آیینی استوار می‌شود. این موضع‌داری، تصادفی یا صرفاً برخاسته از باورهای عامه نیست، بلکه در پیوند مستقیم با منطق قدرت عمل می‌کند؛ زیرا چنین خوانشی، بیماری را از قلمروی مسئولیت‌پذیری سیاسی و تدبیر عقلانی خارج ساخته و آن را به نیروهای فراسوی اراده انسانی منتسب می‌سازد.

از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی، این فرایند را می‌توان نوعی «هدایت جهت‌مندی معنا» از سوی حکومت تلقی کرد. حکومت صفوی، با تکیه بر پیوند ساختاری قدرت سیاسی با دین و نجوم، این ایدئولوژی را تقویت می‌کند که بیماری در آن‌ها نه نشانه ناکارآمدی نظم موجود، بلکه علامتی از اختلالی بیرونی و غیرقابل انتساب به ساخت قدرت تلقی می‌شود. در این چارچوب، معنا به‌گونه‌ای جهت‌دهی می‌شود که امکان خوانش انتقادی بیماری، به‌عنوان پیامد شرایط اجتماعی یا ضعف تدابیر حکومتی، به حاشیه رانده شود؛ بنابراین کنش گفتمانی حکومت، تنها در سطح گفتار باقی نمی‌ماند، بلکه از طریق کنش‌های نمادین نیز تثبیت می‌شود. اقداماتی نظیر تجدید آیین تاج‌گذاری، تغییر نام شاه، انتخاب زمان‌های سعد و اجرای مناسک خاص، نه صرفاً واکنش‌هایی آیینی، بلکه ابزارهایی گفتمانی برای بازتنظیم معنا هستند. این کنش‌ها، بیماری را در سطح نشانه‌ها و نمادها «قابل‌مهار» معرفی می‌کنند و بدین‌سان، مواجهه با بحران را از حوزه درمان جسمانی به عرصه بازآرایی نشانه‌ای و زمانی منتقل می‌سازند. در این معنا، حکومت با مشروعیت‌بخشی به این روی‌آوردها، نوع خاصی از کنش را به‌عنوان پاسخ معتبر به بیماری تثبیت می‌کند. همچنین نقش حکومت در جهت‌دهی گفتمانی، از طریق پیوند با نهادهای دانشی همسو نیز تقویت می‌شود. طبای درباری و منجمان، در روایت‌ها اغلب به‌عنوان تولیدکنندگان معنا ظاهر می‌شوند، اما این تولید معنا تنها در صورتی تثبیت می‌شود که با افق تفسیری قدرت سازگار باشد. هم‌نشینی

گفتمانی طب و نجوم در بستر دربار، موجب می‌شود که خوانش‌های غیرزیستی از بیماری، نه به‌عنوان تفسیرهایی حاشیه‌ای، بلکه به‌مثابه قرائت‌هایی معتبر و رسمی تثبیت شوند. بدین ترتیب، حکومت از طریق گزینش و تقویت این کنش‌گران، به‌طور غیرمستقیم در سامان‌دهی گفتمان بیماری مداخله می‌کند.

پس می‌توان اذعان داشت که حکومت صفوی با اتخاذ موضعی خاص، کنترل جهت‌مندی معنا و مشروعیت‌بخشی به کنش‌های نمادین، نقش فعالی در هدایت گفتمانی مواجهه با بیماری‌های واگیردار ایفا می‌کند. این نقش، نه در قالب انکار بیماری، بلکه در نحوه معنا کردن آن تحقق می‌یابد؛ نحوه‌ای که بیماری را به امری قابل تحمل، قابل تفسیر و سازگار با نظم مسلط تبدیل می‌کند و بدین‌سان، از تبدیل آن به کانون بحران مشروعیت سیاسی جلوگیری به عمل می‌آورد.

۳.۳. الگوی گفتمانی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار

برآیند تحلیل متون تاریخی دوره صفویه نشان می‌دهد که مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار را می‌توان در قالب الگویی گفتمانی بازسازی کرد که از تکرار منطق‌های معنایی و کنش‌های هم‌سنخ در روایت‌های مختلف پدید آمده‌است. این الگو نه حاصل واکنش‌های مقطعی و موردی، بلکه نتیجه استقرار تدریجی شیوه‌ای خاص از فهم، تفسیر و مدیریت معنای بیماری در بستر قدرت سیاسی است. از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی، این الگو را باید به‌مثابه فرایندی دانست که در آن، بیماری به‌طور نظام‌مند در شبکه‌ای از دلالت‌ها قرار می‌گیرد و مواجهه با آن براساس منطق‌های نسبتاً پایدار سامان می‌یابد.

در این الگو، نقطه آغاز مواجهه نه شناسایی علل زیستی بیماری، بلکه صورت‌بندی آن به‌عنوان نشانه‌ای از اختلال در نظمی فراگیر است. بیماری در این چارچوب، دلالتی فراتر از بدن فردی می‌یابد و به نشانه‌ای از نابسامانی در ساحت زمان، تقدیر یا نظم الهی و کیهانی تبدیل می‌شود. این صورت‌بندی اولیه، زمینه را برای جهت‌مندی خاص گفتمان فراهم می‌سازد؛ یعنی معنا را از سطح تجربه مادی به افق‌های نمادین و فرازیستی سوق می‌دهد و امکان صورت‌بندی بدیل‌های پزشکی یا اجتماعی را محدود می‌کند.

مرحله دوم این الگو، به نحوه مداخله حکومت در تثبیت این معنا مربوط می‌شود.



حکومت صفوی، با تکیه بر جایگاه مسلط خود در ساخت قدرت، خوانش‌های خاصی از بیماری را مشروعیت می‌بخشد و از طریق پذیرش، تأیید یا بازتولید آن‌ها، افق تفسیر بیماری را هدایت می‌کند. در این مرحله، کنش‌گران دانشی همسو با قدرت به‌ویژه طبای درباری و منجمان نقش واسطه‌های گفتمانی را ایفا می‌کنند و معناهایی را تولید یا تقویت می‌کنند که با نظم مسلط سازگار است. بدین ترتیب، بیماری نه به‌عنوان مسئله‌ای ناشی از شرایط اجتماعی یا ناکارآمدی تدابیر، بلکه به‌مثابه امری برون‌زاد و غیرقابل انتساب به ساختار قدرت تثبیت می‌شود.

در مرحله بعد، این معناپردازی به سطح کنش منتقل می‌شود؛ کنشی که ماهیتی نمادین و آیینی دارد. اقداماتی چون تجدید تاج‌گذاری، تغییر نام شاه، انتخاب زمان‌های سعد، توسل به مناسک خاص یا توصیه‌های مبتنی بر باورهای نجومی، در این الگو نه راه‌حلهایی پزشکی، بلکه ابزارهایی گفتمانی برای بازتنظیم معنا به شمار می‌آیند. این کنش‌ها، بیماری را در سطح نشانه‌ها «قابل‌مهار» معرفی می‌کنند و از این طریق، امکان بازسازی نظم مختل‌شده را در سطح نمادین فراهم می‌سازند. در نتیجه، مواجهه با بیماری از حوزه درمان جسمانی به عرصه بازآرایی نشانه‌ای و زمانی منتقل می‌شود.

مرحله پایانی این الگو، به بازتولید و عادی‌سازی معنا در سطح اجتماعی مربوط است. هنگامی که معناپردازی رسمی حکومت از طریق روایت‌های رایج تثبیت می‌شود، این خوانش به‌تدریج به افق فهم مشترک جامعه بدل می‌گردد. در این وضعیت، بیماری نه به‌عنوان پدیده‌ای استثنایی و نیازمند مداخله ساختاری، بلکه به‌مثابه بخشی از وضعیت معمول زیست اجتماعی درک می‌شود. عادی شدن بیماری و پذیرش کنش‌های نمادین به‌عنوان پاسخ‌های معتبر، نشان‌دهنده موفقیت الگوی گفتمانی در مدیریت معنا و کنترل پیامدهای بحرانی آن است.

در مجموع، الگوی گفتمانی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار را می‌توان الگویی دانست که بر پیوند میان معناپردازی نمادین، هدایت گفتمانی قدرت و کنش‌های آیینی استوار است. این الگو، بیماری را از سطح مسئله‌ای زیستی به سطح پدیده‌ای نشانه‌مند ارتقا می‌دهد و از طریق سامان‌دهی معنا، امکان تداوم نظم سیاسی و اجتماعی را در شرایط بحران فراهم می‌سازد. از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی، اهمیت این الگو نه در کارآمدی

زیستی آن، بلکه در توانایی‌اش برای مدیریت جامعه، تثبیت ایدئولوژی حاکم و مهار پیامدهای نمادین بیماری در بستر قدرت نهفته‌است.

نتیجه

یافته‌های این پژوهش نشان داد که بیماری‌های واگیردار در متون تاریخی دوره صفویه، نه به‌مثابه پدیده‌هایی صرفاً زیستی و مستقل، بلکه در قالب فرایندهایی معناپردازی‌شده و گفتمانی صورت‌بندی شده‌اند. با اتکا به رویکرد نشانه‌معناشناسی گفتمانی، روشن شد که تاریخ‌نگاری‌ها و سفرنامه‌ها بیماری را در شبکه‌ای از دلالت‌های نمادین، تقدیری، زمانی و آیینی قرار می‌دهند و از این طریق، آن را به عنصری معنادار در تفسیر وضعیت کلی جامعه و نظم سیاسی بدل می‌سازند. بدین ترتیب، پاسخ به پرسش نخست پژوهش آشکار می‌سازد که بیماری‌های واگیردار در این متون، نه آن‌گونه که در سطح تجربه زیستی رخ می‌دهند، بلکه آن‌گونه که در افق گفتمانی زمانه قابل‌فهم و روایت بوده‌اند، صورت‌بندی شده‌اند. در پاسخ به پرسش دوم پژوهش، تحلیل‌ها نشان داد که حکومت صفوی در این فرایند معناپردازی، نقشی فعال و جهت‌دهنده داشته‌است. حکومت، با تکیه بر جایگاه مسلط خود در ساخت قدرت و پیوند ساختاری با نهادهای دانشی همسو همچون طب درباری و نجوم، افق‌های خاصی از تفسیر بیماری را تثبیت کرده و از رهگذر مشروعیت‌بخشی به آن‌ها، جهت‌مندی گفتمان را هدایت کرده‌است. در نتیجه، بیماری‌ها غالباً به نیروهایی فراسوی اراده انسانی نسبت داده شده و امکان صورت‌بندی آن‌ها به‌عنوان پیامد شرایط اجتماعی یا ناکارآمدی تدابیر حکومتی، در حاشیه قرار گرفته‌است. این سازوکار گفتمانی، نه به‌صورت تصادفی، بلکه در چارچوب منطقی نسبتاً پایدار و تکرارشونده عمل کرده‌است. پاسخ به پرسش اصلی پژوهش در پرتو جمع‌بندی این دو سطح تحلیل به دست می‌آید. بررسی الگوی گفتمانی مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار نشان می‌دهد که این مواجهه بر سه مؤلفه اساسی استوار بوده‌است: نخست، صورت‌بندی بیماری به‌عنوان نشانه‌ای از اختلال در نظمی فراگیر و غیرزیستی؛ دوم، مداخله قدرت سیاسی در تثبیت این معنا از طریق هدایت افق‌های تفسیری و مشروعیت‌بخشی به خوانش‌های خاص و سوم، ترجمه این معنا به کنش‌های نمادین و آیینی که هدف آن‌ها نه درمان جسمانی، بلکه بازآرایی نشانه‌ای نظم مختل‌شده بوده‌است. این الگو، به‌واسطه تکرار در روایت‌های تاریخی و

سفرنامه‌ای، به چارچوبی پذیرفته‌شده برای فهم و تحمل بیماری در جامعه صفوی بدل شده‌است. از این منظر، مواجهه حکومت صفوی با بیماری‌های واگیردار را نباید صرفاً براساس میزان کارآمدی عملی آن ارزیابی کرد، بلکه باید آن را در توانایی این گفتمان برای مدیریت معنا، مهار پیامدهای نمادین بحران و حفظ تداوم نظم سیاسی و اجتماعی در شرایط بحرانی سنجید. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که نشانه‌معناشناسی گفتمانی امکان آن را فراهم می‌آورد که با واکاوی متون تاریخی، بیماری‌های واگیردار در دوره صفویه نه به‌عنوان وقایعی حاشیه‌ای، بلکه به‌مثابه نقاط تلاقی معنا، قدرت و نظم اجتماعی فهم شوند و منطق درونی روایت‌های تاریخی مرتبط با آن‌ها آشکار گردد.

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- آقاجری، سید هاشم (۱۳۹۵). *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*. تهران: طرح نقد.
- اِکِلشال، فیلی سن [و دیگران] (۱۳۹۷). *ایدئولوژی‌های سیاسی*. ترجمه محمد قانده. تهران: فرهنگ نشر نو. (نسخه الکترونیکی اپلیکیشن فیدیبو).
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۲). *سفرنامه تاورنیه*. ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹). *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). *احسن‌التواریخ*. به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- ریکور، پل (۱۳۹۵). *ایدئولوژی، اخلاق، سیاست*. ترجمه مجید اخگر. تهران: چشمه (نسخه الکترونیکی اپلیکیشن فیدیبو).
- سیبلی، مالفرد (۱۳۹۴). *ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی (تاریخ اندیشه سیاسی)*. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نی.
- سیوری، راجر (۱۳۸۵). *ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). *سفرنامه شاردن*. ترجمه اقبال یغمائی، تهران: توس.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). *نشانه-معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۹۹). *تحلیل گفتمان انتقادی*. ترجمه روح‌الله قاسمی. تهران: احسان. (نسخه الکترونیکی اپلیکیشن فیدیبو).
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر به ایران*. تهران: خوارزمی.
- گرس، ایون (۱۳۷۰). *سفیر زیبا: سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی*. ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران.
- گرمس، آلزیرداس ژولین (۱۳۹۹). *نقصان معنا (عبور از روایت‌شناسی ساخت‌گرا: زیبایی‌شناسی حضور)*. ترجمه و شرح حمیدرضا شعیری. تهران: خاموش.

- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). *خلاصه‌التواریخ*. به کوشش احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲). *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*. تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مقاله‌ها

- شعیری، حمیدرضا و فاطمه عظیمی‌فرد (۱۴۰۳). *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی نشانه‌شناسی مسائل و کنش‌های اجتماعی*. تهران: نویسه پارسی.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۴). *مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه-معناشناختی آن*. *جامعه‌شناسی ایران*، ۱۶(۱)، ۱۱۰-۱۲۸.

ب) منابع انگلیسی

Books

- Fossali, Pierluigi Basso. (2017). *La passion et la figurativité*, Semiotica, de gruyter mouton.
- Pennycook, Gordon, Bence Bagó and Jonathon McPhetres. (2019). *Science beliefs, political ideology, and cognitive sophistication*, Journal of experimental psychology: General, Vol 152, and No 1.